

# سفرنامه مکه

از جده تا مدینه (۱۳۲۷ - ۱۳۲۶ ق.هـ.)

حاجی میرزا جبارخان نصیر الممالک

(۱۳۳۶ - ۱۲۷۲ ق.هـ.)

به کوشش: رسول جعفریان

## نویسنده

میرزا عبدالجبار خان نصیر الممالک، نویسنده سفرنامه حاضر، «در سال ۱۲۷۲ هجری قمری متولد و در تاریخ ۱۹ رمضان المبارک ۱۳۳۶ هجری قمری در طهران به رحمت ایزدی پیوست و در حرم حضرت معصومه، قم - علیها سلام - مقابل مقبره شاه عباس مدفون است.» این‌ها جملاتی است که فرزند وی، محمد علی، در کنار شرح حال کوتاه و تصویر وی، در حاشیه کتاب سوانح عمری (به قلم میرزا محمد آقا ثقة الاسلام، چاپ سال ۱۳۴۰، ص ۱۸۵) نوشته است. تاریخ نوشته وی این است: «محمد علی ابن جبار، شهر جمادی الثانی سال ۱۳۸۱ قمری هجری، مطابق اول آذر ۱۳۴۰ شمسی در طهران تحریر شد.»

در متن «سوانح عمری» تصویری از نصیر الممالک آمده و نوشته شده است: داماد مرحوم غفران پناه، آقای حاج میرزا موسی آقا ثقة الاسلام می‌باشد که در سال ۱۳۲۸ هجری با خانواده به عتبات مشرف شده و در هنگام مراجعت آقامیرزا محمود آقا نیز عزم مراجعت تبریز داشت، همراه ایشان مراجعت نمودند. توضیح اینکه: همین عکس در ایام حکومت آقای حسام الدوله جوانشیر در خوی برداشته شده. (ص ۱۸۵).

در ادامه کسی با خط خودش افزوده: «در تاریخ ۱۳۱۱ هجری قمری در خوی برداشته شده، رحمة الله علیه.»

حاج میرزا موسی فرزند میرزا شفیع ثقة الاسلام و پدر شهید ثقة الاسلام تبریزی است. بدین ترتیب، ارتباط وی با این خاندان روشن است. طبعاً در این سفرنامه و نیز در جاهای دیگر

موارد دیگری در باره زندگی نامه وی باقی مانده که امید است در فرصتی دیگر و زمانی که متن کامل این سفرنامه آماده نشر شد، آنها نیز نوشته شود.

## سفرنامه حج و عتبات

سفرنامه حاضر، گزارشی است از سفر وی که طی سال های ۱۳۲۶ و ۱۳۲۷ق. صورت گرفته و او به طور روزانه و مطالب هر روز را در یک صفحه نگاشته است. روی صفحه اول متن، گویا فرزندش، عنوان کتاب را چنین ثبت کرده است:

«سفرنامه مسافرت حج و عتبات حاجی میرزا جبار خان نصیر الممالک از ۱۶ رمضان المبارک ۱۳۲۶ هجری قمری تا هفتم رجب ۱۳۲۷ ه. ق.»

حاجی میرزا جبار خود در مقدمه این متن، در باره این سفرش چنین نوشته است:

«خلاصه این بنده عمری که از برای خود می‌شمارد همان است که در سنه ماضیه پارسئیل ۱۳۲۰ چندی به زیارت آستان مبارک حضرت امام ثامن و ضامن - علیه آلاف والتحیه و الثناء - رفتم و مشرف گشتم و از عمر خود می‌شمارم و در آستان مبارک و تحت قبه مبارکه مسألت نمودم که عمری کرامت شود که زیارت بیت‌الله الحرام و سایر اماکن متبرکه را نیز نمایم. در این مدت چند سال ممکن نگشتم و روز می‌شمردم تا اینکه در هذه السنه تخاقوی ئیل خیریت دلیل، خداوند مسبب الاسباب، اسبابی فراهم آورده که عزم زیارت اماکن مشرفه را نمایم. همین‌که موانع مرتفع و اسباب فراهم گردیده، بالمره از هست و نیست و مال دنیایی که در این مدت با زحمات زیاد و دلخوری‌ها جمع کرده بودم، از کلیه صرف‌نظر نموده، همین قدر به مختصر مخارج اکتفا نموده و همراه برداشته، در خدمت سرکار عالیّه والده که منتهای آرزویم بود که ایشان را به زیارت بیت‌الحرام و عتبات عالیات ببرم، با اهل [ و ] عیال برداشتم، به تاریخ یوم شنبه، شانزدهم شهر رمضان مبارک ۱۳۲۶ هجری در مراغه از منزل خود نقل مکان نموده...» و بدین ترتیب داستان سفر را آغاز کرده است.»

همان طور که خود او بارها یادآور شده، این متن «روزنامه» بوده [نماز خواندم، روزنامه را نوشتم] و گاهی هم به شوخی آن را شب نامه نوشته: «الآن نماز را خوانده و مشغول تحریر این شب‌نامه هستم» [و بیش از همه، گزارش اخبار کارهای جاری وی در طول روز و ساعات بیداری شب است. از نظر زمانی سفر در رمضان سال ۱۳۲۶ قمری آغاز و در رجب سال ۱۳۲۷ پایان یافته و این دو سال چنان که می‌دانیم اوج رخدادهای مشروطه در ایران بوده که گهگاه و البته

بسیار اندک در این سفرنامه نیز انعکاس یافته است: «یک نفر سید اصفهانی با یک نفر کاظمینی صحبت مشروطه و استبداد نمودند.»

در پایان این سفرنامه نیز همان محمدعلی نصیر الممالک، پسر مؤلف نوشته است:

«شرح مسافرت حج و عتبات عالیات مرحوم مغفور حاجی میرزا جبارخان نصیرالممالک، ابوی این بنده حقیر - طاب ثراه - از شانزدهم شهر رمضان سال ۱۳۲۶ هجری قمری شروع و در تاریخ هفتم شهر رجب سال ۱۳۲۷ هجری قمری به وطن خودشان و به دهات قوریچای وارد شده، لذا مسافرت به پایان رسیده، و این سفرنامه به خط خود مرحوم پدرم می باشد. خداوند غریق رحمت نماید ان شاءالله، به حق محمد و آله الطاهرین - صلوات الله علیهم اجمعین - راقم این چند سطر محمد علی ابن جبار رحم الله لهم ان شاءالله.»

گفتنی است که وی در این سفر، مادر و همسر را به علاوه چند نوکر و کنیز همراه داشته که در جای جای، نام آن‌ها را آورده است. شماری از افراد همطراز خود نیز از قبیل فتوح الملک بوده‌اند که فراوان از او یاد کرده است. به هر روی، ما با یک حاجی نسبتاً ثروتمند روبه رو هستیم که البته در شام، پول کم آورده و مدتی انتظار کشیده تا حواله‌ای از کربلا برای وی رسیده است. از نظر مذهبی هم، وی بستگی با خاندان ثقة الاسلام داشته و تواند که از شیخی‌های شاخه تبریز باشد. به هر روی، سخت محب اهل بیت است و در مسیر بازگشت، تنها در کربلا نزدیک چهل روز مانده است.

### مسیر سفر

مسیر سفر از مراغه به سمت بیجار، از آنجا به سمت کرمانشاه و سپس به سمت بغداد، با گذشتن از سرپل و خانقین تا کاظمین است. وی از بغداد با کشتی به سمت جنوب رفته در بصره سوار بر کشتی از راه خلیج فارس دریای عمان، جزیره العرب را دور زده، از طریق دریای سرخ به سمت جدّه رفته است. بازگشت وی پس از انجام فریضة حج در مکه و زیارت قبر نبوی در مدینه، از طریق شام بوده است؛ به طوری که با قطار تازه تأسیس خط مدینه - دمشق عازم دمشق شده، از آنجا به سمت حلب و سپس از طریق شهرهای میادین و دیر و فلوجه به سمت عراق آمده است. وی مدت‌ها در کاظمین و نجف و کربلا و سامرا مشغول زیارت بوده و پس از طریق

خانقین، سرپل، کرمانشاه، سنقر و در نهایت بیجار به موطن اصلی خود بازگشته است.

### متن حاضر

نسخه این سفرنامه ۲۶۵ صفحه و شامل تمامی سفر، از زمان شروع تا بازگشت است؛ اما آنچه در اینجا آمده، (صفحات ۱۱۹ - ۷۱) بخشی است که به حج او مربوط شده از پیاده شدن از کشتی در جده تا خروج او از مدینه به سمت شام را شامل می‌شود. انتخاب این قسمت، به این دلیل بود که در شرایط حاضر، این بخش آماده بوده و به دلیل فضای محدود مجله، امکان چاپ بخش بیشتر آن وجود نداشت.

خط نویسنده به رغم زیبایی، اما به دلیل شکستگی و نگارش برخی از کلمات، به صورت کاملاً ویژه، در مواردی با مشکل روبه رو بود؛ به طوری که برخی از موارد، این بنده خدا، قادر به خواندن آن نبود. به همین دلیل، منهای مواردی که خوانده شد و با احتیاط علامت سؤال هم آمد، مواردی تصویر کلمات ناخوانده نیز در لابلای سطور و در محل آن گذاشته شد تا اگر کسی توانست آن‌ها را بخواند و عبارت را کامل کند.

### آگاهی‌های سودمند این سفرنامه

چنان که اشارت رفت، این گزارش به صورت روزنامه و دقیقاً حاوی اطلاعاتی از خورد و خوراک و سفر و ساعات و زیارت و نماز و این قبیل امور است که به طور روزانه، آخر شب یا صبح برای روز قبل، نوشته می‌شده است: «الآن که صبح زده و آفتاب بالا آمده، این روزنامه را نوشتم.» بدین ترتیب نباید انتظار داشت که مانند برخی از سفرنامه‌ها اطلاعاتی در باره شهرها و قریه‌ها به دست دهد. اگر هم داده، خلاف قاعده و تقریباً به ندرت است. با این حال، چنان نیست که آنچه آورده بی‌ثمر باشد؛ زیرا در لابلای آن اطلاعات سودمند نیز وجود دارد. جدای از کلیات سفر، شامل مسیر و رویدادهای اصلی، وی به عنوان یک زائر در مکه و مدینه، ما را با جزئیات اعمال حج و زیارت اماکن و جاهایی که رفته، آشنا می‌کند. طبعاً در این مقدمه کوتاه به موارد اندکی می‌توان پرداخت که از آن جمله این است:

«الحمد لله، به سلامت ادای فریضه نموده، مشغول تحریر این روزنامه هستم. قدری گذشت، به اتفاق حاجی فتوح الملک بازار رفتیم. جناب حاجی سید علی آقا گاوکانی راست آمد. به اتفاق ایشان بیت حضرت خاتم الانبیاء - صلوات الله علیه - رفته، محل تولد و محرابی و محل نزول جناب جبرئیل - علیه السلام - را زیارت نمودیم.

بعد از آن، بیت حضرت ابوطالب - علیه السلام - رفته محل تولد و محراب حضرت مولی الموالی - علیه السلام - را زیارت نمودیم. بعد از آن بیت جناب خدیجه آمده، محل تولد حضرت فاطمه - علیها السلام - و دست آسی‌اش<sup>۱</sup> را زیارت نمودیم و از آنجا آمده، محل محراب حضرت پیغمبر - صلوات الله و سلامه علیه - را زیارت نمودیم. بعد منزلی رفتیم که حضرت پیغمبر - صلوات الله و سلامه علیه - در آنجا وضو گرفته، آنجا و محراب را زیارت نموده، بیرون آمدیم. بازار رفته قدری اشیاء خریدیم. از آنجا مسجد الحرام رفته، طواف کردیم، منزل آمده، ناهار خورده خوابیدیم.»

در راه مکه به مدینه، از کنار مسجد غدیر هم رد شده و تنها به اشاره نوشته است: «جایی که حضرت محمد المصطفی (ص) و حضرت امیر بیعت خلافت فرموده‌اند، علامتی معین نموده‌اند، دیدیم و رد شدیم.»

همچنین در لابلای همین مطالب که گاه تکرار هم به نظر می‌رسد، از شماری از مشکلات سفر حج یاد کرده و به خصوص در راه دریا و همین طور راه مکه به مدینه، ما را با دشواری‌های معمول در این راه‌ها آشنا می‌کند:

«در حقیقت سوار شدن کشتی ابدأ جایز نبود، هر کس بتواند و عازم بشود اعتقاد بنده راه خشکه برود، کشتی ابدأ داخل شدنی نیست... هر کس این روزنامه را بخواند از من وصیت بشود که به روی کشتی نیاید.»

استفاده از قطار که تنها برای چند سال معمول بود، به عنوان یکی از نکات جالب در این سفرنامه محلّ تأمل است که البته بخش مربوط عجالتاً در این قسمت که الآن چاپ می‌شود نیامده است.

این نمونه هم که البته موارد آن اندک است، گزارشی است از شماری از حاجیان اهل داغستان در مسجد الحرام:

«دیدیم جمعی نشسته، از اهل داغستان لا اله الا الله می‌گفتند. این قدر لا اله الا الله گفتند که غش کردند، باز به حال آمدند و سرشان را تکان می‌دادند، خیلی ایستادیم.»

از نکات دیگر این سفرنامه آن است که در این سال، اختلاف تقویم شیعه و سنی سبب شد تا شیعیان یک روز دیرتر به عرفات رفته و طبعاً باقی اعمال نیز یک روز با تأخیر انجام شد. وصف او از حاجیان نیز گاه زیباست اما به طور معمول، نوشته رنگ ادبی ندارد:

«از جدّه حرکت نمودیم. به راه مثل مور و ملخ جمعیت همه سفید و احرام پوشیده، و از

حد و حساب گذشته. خداوند زیارت همه زائرین را قبول فرماید، خاصه زائرین بیت الله الحرام را، بیابان جدّه تماماً کفن پوش و سفید است.»  
 زمانی که وی در حرمین بوده، بارانهای فراوان آمده و یک بار چندان در مکه باران آمده که آب تا یک وجب بالاتر از در کعبه هم رسیده است؛ «صدای رعد و برق بلند شد. باران آمد،



شماره ۸۹ / پاییز ۱۳۹۳



۱۴۲

چنان باران شدیدی که توصیف نمی آید... گفتند، حرم مطهر پر آب شده، رفتیم که تماشا نماییم، راه را آب گرفته بود، نتوانستیم برویم. برگشته منزل آمدیم. حاجی قلیچ خان رفته بود، آمدند. می گوید: مسجدالحرام که پر آب شده تا یک وجب، بلکه زیاده آب از در حرم هم بالا رفته

است. عصر می رفتیم به حرم، حرم را آب گرفته، و مردم در اطراف حرم، شستشویی کردند تا سنگِ حجر حضرت اسماعیل برابر بود و حال آنکه خیلی از آب برداشته بودند.»  
به هر حال از این دست مطالب در لابلای عبارات فراوان است. امید است خداوند توفیق تصحیح متن کامل این سفرنامه را عنایت فرماید. این سفرنامه در مجموعه نُه جلدی سفرنامه‌های حج قاجاری چاپ نشده و امیدوارم همراه رسائل دیگر مجلد دهمی در آینده فراهم آید.

## ورود به جده

(۷۱) «امشب که شب جمعه ۲۶ ذی‌قعدة است، در کشتی، در منزل حاجی جواد و حاجی امیر تومان روضه‌خوانی نمودیم و مشهدی رضا آمد و خبر داد که صبح نیم ساعت به دسته مانده، کشتی مقابل یلملم خواهد بود، ان شاء الله احرام بسته شود. بعضی اشخاص احرام از اول شب بستند و بعضی صبح خواهند بست و بعضی در جدّه خواهند بست ان شاء الله. بنده نیز به موجب نوشته جناب آخوند ملا کاظم خراسانی بعد از رسیدن جده محرم خواهم شد.

کشتی ما دو ساعت به غروب مانده آمد و به جدّه رسید و در آنجا لنگر انداخت و حکیم آمد. **ع** داد نزدیک به غروب بود. اجازه مرخصی از کشتی ندادند. غراب‌ها آمدند ذغالی پر کنند، بنده نیز هر قدر تقلاً نمودم که بروم شب از کشتی خلاص بشوم ممکن نشد. ناچار امشب راهم باید در کشتی بمانم. خیلی از این فقره پریشان و دل‌تنگ شدم، زیرا که آنجا شب یخ داریم [؟] داشتم نداریم. کشتی در نهایت گرمی، آب شور چه باید کرد، راه خداست.»

(۷۲) «امشب که شب شنبه ۲۷ ذی‌قعدة است، کشتی وارد جده شده و ما را نگذاشتند جده برویم. کشتی گرم، آب گرم و شور، امشب و موقتی هست. چاره‌ای غیر از تحمل نداریم. خداوند به حق انوار خمسه، جمیع مسافرین برّ و بحر را سلامت بدارد؛ از جمله بنده و بستگان بنده. الآن نماز را خوانده و مشغول تحریر این شب‌نامه هستم تا خداوند تا صبح چه مقدار فرموده باشد. الهی! تشکر دارم که به این نعمت عظیم ما را رسانده و متوسلم به حق سیدالشهدا و سایر ائمه اطهار - علیهم السلام - که سلامتی کرامت فرماید، درک این فرض را می‌نمایم و به عموم دردمندان نیز قسمت نماید، خوابیدم. صبح زود برخاسته نماز را خوانده مشغول جمع‌آوری اسباب گشتیم و اسباب‌ها را بسته به پشت بام بردند و سوار غراب کردند. بعد از دو ساعت از آفتاب رفته، سوار غراب شده، اسباب خود و آدم‌های خود را به غراب گذاشته و چهار مجیدیه

داده روانه شدم. غراب به اجبار باد خیلی با تائی می آمد. در میان دریا قلیان خواستیم آوردند، کشیدم تا نزدیک جده شده، پیاده شده، به تذکره خانه رفته، تذکره‌ها را داده، بلیط [بلیت] گرفته آمدند. به رییس، بلیط داده رد شده، خانه حاجی سید محمود آمده، در مرتبه فوقانی، اتاق خیلی مجلل که مثل اسباب و حمام همه حمل و شب منزل نموده، ناهار خورده خوابیده، چایی خورده، بازار رفته، کفن احرام خریدم. خبر دادند که جناب فتوح الملک آمده در حقیقت در یاد می نداشتیم. چه بگویم که این نعمت غیر مترقبه از کجا آمد، به من رسید. قدری بازار را گشته تا بالاخره پیدا کرده به منزل آوردیم.»

(۷۳) «امشب که شب یکشنبه ۲۸ بود، به اتفاق جناب آقای فتوح الملک و فریدالملک و حاجی اللهیار خان خویی و حاجی رجبعلی تبریزی در منزل نشسته، صحبت از هر قبیل نمودیم. بعد شام خورده حاجی اللهیار خان با حاجی رجبعلی به منزل خودشان رفتند. بنده و حاجی فتوح الملک و حاجی فریدالملک در منزل خوابیدیم و الحمد لله امشب برای بنده به جهت تشریف آوردن حاجی فتوح الملک خیلی خوب گذشت. صبح برخاسته نماز کرده و قدری نشستیم تا اینکه برخاسته به دریا رفته، شست و شوی بدن نموده، نیت بستن احرام نموده و نذراً مُحرم شدیم و از آنجا منزل آمده، ناهار خورده خوابیدیم. تا والده و طایه در کنار دریا آمدند، به بازار رفته، برای والده بعضی اشیای دست و جوراب و کفن خریده، به منزل آمده، قدری صحبت کردیم، غروب شد و بعضی از آقایان به بنده منزل از قبیل حاجی جواد و حاجی شیخ و حاجی باقر و... آمدند و رفتند.»

(۷۴) «امشب که شب دوشنبه ۲۹ ذی قعدة بود، اول شب نشسته بودم. بعضی اشخاص آمدند و رفتند. بعد با جناب حاجی فتوح الملک به منزل آمده، شام خوردیم. در سر شام، حاجی سید محمود یزدی تشریف آوردند، قدری صحبت نمود، تشریف بردند و بنده با جناب فتوح الملک خوابیدیم. صبح برخاسته، حاجی جعفر را خواسته، قربانی در کشتی نذر کرده بودم؛ گوسفندی به هفت مجیدیه گفتم رفت خرید و آورد، کشتند، قسمت نمودند و قدری هم برای خودمان برداشتیم. حاجی فتوح الملک رفت که قونسول ایران را ببیند و بنده در منزل نشسته‌ام. تشریف آوردند. قونسول هم نفری پنج مجیدیه خواسته بود. قرار شد بدهم. بازار رفتیم، سی مجیدیه دادیم با شراکت حاجی فتوح الملک خریدیم. منزل برگشته، ناهار خورده، خوابیدیم. بعد برخاسته نماز کرده، می رویم قبر حضرت حوا را زیارت کنیم. قریب به غروب رفتیم. قبر جناب حوا را زیارت نمودیم به اتفاق جمعی. در خارج شهر جده مقامی دارد. در سر قبر درختی رویده است



و دیواری کشیده‌اند در میان سرتاق گنبدی زده‌اند. رفتیم زیارت نمودیم؛ بعد دیر وارد منزل شدیم.

(۷۵) امشب که شب سه‌شنبه ۳۰ بود، از زیارت قبر حضرت حوا - علیهاالسلام - مراجعت نموده، منزل حاجی جواد و حاجی امیرتومان، به اتفاق جناب حاجی فتوح‌الملک آمده، نشسته روضه‌خوانی نمودیم و از آنجا برخاسته به اتفاق حاجی فتوح‌الملک منزل خودمان آمده، شام خورده و خوابیدیم. صبح زودتر برخاسته بارها را بسته روانه شدیم و از جدّه حرکت نمودیم. به راه مثل مور و ملخ جمعیت همه سفید و احرام پوشیده و از حد و حساب گذشته. خداوند زیارت همه زائرین را قبول فرماید، خاصه زائرین بیت‌الله الحرام را، بیابان جدّه تماماً کفن‌پوش و سفید است و ماها الاغ سوار شده‌ایم و می‌آییم. رسیدیم میان کوه‌های سیاه بی‌آب و علف راه، تماماً ریگ. قهوه‌خانه‌ها از چوب و علف درست کرده‌اند. دو مرتبه در قهوه‌خانه‌ها پایین آمده، صرف نان و چای قلیان نموده، مرتبه سیم به بحره رسیدیم؛ اول بحره، عمارتی بود به نظر بنده خوب نیامد، به خیال اینکه جای بهتر از این پیدا خواهد شد، پایین‌تر آمده در قهوه پیاده شده، دیدم عمارت ندارند، و جایی در [گیاه] و علف درست کرده، ناچار شده، آمده، خانه‌ای که اول دیده، اجاره نمودم. الحمد لله خوب گذشت و مردم زن و مرد تماماً بیرون ماندند. حاجی آخوند آمد، روضه خواند، شام خوردیم و خوابیدیم.

(۷۶) امشب که شب چهارشنبه و غرة شهر ذی‌حجه الحرام است. صبحی از شجره سوار الاغ‌ها شده، حرکت نمودیم. قدری راه آمدیم به حدّه رسیدیم. آنجا هم جایی بی‌آب و علف بود. فقط قراولخانه بود و خانه‌ای از چوب و علف درست کرده بودند. قدری آمدیم تا به کوه‌ها رسیدیم. از شدت گرما کوه‌ها مثل ذغال سوخته و سیاه بود. در میان کوه‌ها که راه است، همه ریگ بود و هوا گرم بود. بیابان بی‌آب و علف. در دو جا در قهوه‌خانه‌ها که از چوب و علف درست کرده بودند پیاده شده، چایی و قلیان صرف نموده، سوار شدیم.

## ورود به مکه

وقت ظهر نزدیک مکه معظمه رسیدیم. عمارتی دیدیم خیلی محقر و خراب بود، پرسیدیم: که مال کیست. معلوم شد که مال امیر قدیم مکه بود و مرده و در آن عمارت دفن کرده‌اند. از آنجا گذشته، قدری آمدیم تا مکه معظمه نمایان شد و بحمدالله به سلامت وارد مکه معظمه شده، منزلی گرفتیم. بعد علی حمزه؛ مطوّف آمد، به اتفاق او رفتیم غسل نمودیم و از آنجا به حرم

مطهر بیت الله الحرام رفته، به اتفاق حاجی فتوح الملک و حاجی فرید الملک و حاجی رجبعلی کفش ها را به دست گرفته، پابرنه رفتیم. اول حجر الاسود را که به نقره گرفته اند زیارت نمودیم و بعد نماز ظهر و عصر را خواندیم، بعد هفت طواف نمودیم و بعد آمدیم و هم در مقام حضرت ابراهیم - علی نبینا و [آله و] علیه السلام - دو رکعت نماز خواندیم. بعد آمدیم قدری از آب زمزم خوردیم. از آنجا آمده، هفت طواف صفا و مروه را می کردیم، الحمدلله آن هم تمام شد. مطوف با مقراض آمد و مختصری از سبیل همام زد و منزل آمده، رخت پوشیدیم و بحمدلله به این نعمت عظمی که نهایت آمال بود رسیدیم و دوباره آرزوی زیارت بیت الحرام را نمودم که خداوند دوباره قسمت نماید.

(۶۸) امشب که شب پنج شنبه و دویم شهر ذی حجه الحرام بود، شوط و طواف را نموده، خسته به منزل آمدم، والده هنوز به زیارت نرفته اند. منزل گرم بود. باد نبود. شام به هندوانه نان و پنیر گذرانیدیم. والده خوابیدند بنده رفتم در پشت بام خوابیدم. لکن بوی کتیف می آمد. صبح برخاسته نماز کرده و چایی خورده، به اتفاق حاجی فتوح الملک بازار رفتیم. سرکار عالیّه والده حاجیه خانم با حاجی طایه و حاجی فرید الملک و حاجی قلیچ خان و حاجی ابراهیم رفتند و زیارت نمودند. شوط و طواف کردند برگشتند. بنده هم رفته، قدری در بازار گشتیم و دویست لیره از حاجی رشید گرفتم. منزل آمده، قدری سبزی و بادمجان و پنیر و گوشت، حاجی چاوش گرفته به منزل آوردند. بعد به اتفاق حاجی چاوش به منزل آمدیم. نهار آش خوردیم، آش خوب بود، خوابیدیم، از خواب برخاسته، چایی خورده، حاجی جعفر و علی حمزه آمدند، چایی خورده رفتند. در منزل نقشه تماشای کوههای مکه می نماییم. اطراف مکه کلیتاً کوه و سیاه و گرم و الحمدلله سلامتیم تا خود خدا چه مقدر فرموده باشد.

(۶۹) امشب که شب جمعه و بیستم شهر ذی حجه الحرام است، دو ساعت از شب گذشته، به اتفاق حاجی فتوح الملک به حرم مطهر بیت الله الحرام رفتیم. نماز شام و خفتن را نموده، بعد سنی ها آمدند نماز خواندند و مرا مجبور کردند به خواندن نماز. بعد از آن برخاسته آمدیم. قدری این طرف ایستاده تماشا کردیم. بعد آمده، در نزد چاه زمزم ایستادیم. بعد بالای پله های بیت رفته، در آنجا نشستیم. جمعیت زیاد شوط و طواف می نمودند و بعضی از اهل **راستگاه** خانه بیت الحرام نردبانی گذاشته بالا رفتند و نماز می کردند و ما از دور روی پله ها تماشایی نمودیم. قدری در آنجا نشسته، پا شدیم آمدیم که به منزل بیاییم، دیدیم جمعی نشسته، از اهل داغستان لا اله الا الله می گفتند. این قدر لا اله الا الله گفتند که غش کردند، باز به حال آمدند و سرشان

را تکان می دادند، خیلی ایستادیم. بعد به همان حالت آمده، قدری از بازار ماست گرفتیم که فردا آب دوغ بخوریم. منزل آمده در پشت بام با حاجی فتوح الملک خوابیدیم. صبح برخاسته به اتفاق حاجی فتوح الملک بازار رفته، چادری از حاجی جعفر به ده لیره خریدیم، بعد از آن، قدری پایین رفته، دیدیم که [محمل] شام حرکت می کند. قدری ایستادیم که مشار الیه سوار شد، عسکر و صاحب منصب سوار شد. خیلی مجلل بود، سوار زیاد همراهش بودند. سلام کردند، آن ها هم سوار شده، رفتند. رفتیم بازار، بیست لیره از حاجی حسین... گرفتیم. بعد قلیانی خریدیم و بعضی خرده اشیاء برای خوردن گرفتیم و یک... گرفتیم،

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ وَنَسْتَعِينُهُ وَنَعُوذُ بِهِ مِنَ الْغَمِّ وَنَجُوهُ مِنَ الْمُرِّ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي هدانا لهذا...

منزل آمده با حاجی احمد ناهار خوردیم. باران رحمت باریدن گرفت، خواب را بر خود حرام، وضو گرفته، رفتیم حاجی فتوح الملک را برداشته خودمان را به حرم مطهر و زیر ناودان طلا رساندیم. جمعیت زیاد بود. با هزار زحمت خودمان را زیر ناودان رسانیدیم. آب از ناودان رحمت به سرمان بارید، و بحمد الله به آرزوی خود نایل گشتم و از آنجا رد شده، یک نفر مطوف پیدا کرده، در عوض پدرمان، طواف و شوت [کذا] نمودیم و حجرالاسود را زیارت نمودیم و پیشانی را به سنگ گذاشته گریه کردیم، مطالب را از خداوند خواستیم. بعد آمده، نماز خوانده، به منزل آمدیم فحماً له ثم حمداً له علی ما هدانا لشکر نعمه.

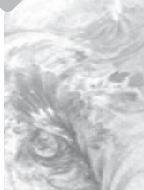
(۷۰) امشب که شب شنبه و چهارم شهر ذی حجه الحرام است، در مکه معظمه قدری مشغول انتظام نیمکت های منزل بودیم. بعد حاجی آخوند آمد، مختصر روضه خواند، بعد برخاسته منزل حاجی جواد رفته، در آنجا روضه خوانی شد، از آنجا برخاسته به حرم مطهر مشرف گشته، در باب السلام علی حمزه را پیدا کردیم، رفته، هفت مرتبه از برای خود شوت [کذا] و طواف نموده، بعد آمده در مقام حضرت ابراهیم - علی نبینا و [آله و] علیه السلام - دو رکعت نماز طواف نموده، بعد آمده، نمازهای شب را نمودیم و در آنجا برخاسته که به منزل بیاییم. همین که از باب السلام بیرون آمدیم، باران باریدن گرفت. کم کم شدت نمود. به هر صورت به منزل آمدیم، هوا خیلی خوب بود، در شب در منزل خوابیده الحمدلله خوش گذشت. صبح برخاسته نماز بجا آورده، چایی خورده و عرب شیر می فروخت، خریده، چای شیر می خوردم. حاجی فتوح الملک تشریف آورده، قدری نشسته بازار رفتیم، قدری گردیدیم، کشک خریده مراجعت به منزل نموده، آش کشک درست کرده بودند، ناهار خورده خوابیدیم. بعد برخاسته چایی خورده، نماز کردیم. بعد برخاسته، منزل یزدی ها رفتیم. قدری صحبت نموده، غروب شد.

(۷۱) امشب که شب یکشنبه و پنجم شهر ذی حجه الحرام بود، از منزل یزدی‌ها برخاسته، منزل حاجی جواد رفته، روضه‌خوانی شد. بعد از دو ساعت از شب گذشته به حرم مطهر مشرف گشته، نماز را خوانده، بعد هفت طواف نموده، آمده در مقام حضرت ابراهیم - علی نبینا و [آله و] علیه السلام - دو رکعت نماز خوانده، برخاسته به اتفاق حاجی فتوح‌الملک منزل آمده، صرف شام نموده، استراحت نموده، صبح برخاسته، به اتفاق حاجی فتوح‌الملک بازار رفته، به مقام مطهر رفته، هفت طواف نموده، نماز طواف را آمده حجرالاسود را زیارت نموده، و بعد زیر ناودان رحمت رفتیم. آنجا قدری نشستیم، برخاسته منزل آمدیم. ناهار کشک جوش خوردیم، و خوابیدیم. بعد برخاسته منزل حاجی فتوح‌الملک رفته از آنجا با هم حمام رفتیم. خالی از خیال دلاک خواستم، کیسه کردیم و صابون زدیم بیرون آمدیم، هر کدام یک مجیدیه گرفته ... کردند. به حرم رفته نماز ظهر و عصر نمودیم. بعد اطراف حرم را گشتیم. غروب شد نماز مغرب را خوانده مراجعت به منزل نمودیم. در احرام، به جهت بستن سر، که تقصیر نموده بودیم، قربانی خریده و کشته، گوشتش را تقسیم نمودیم.

(۷۲) امشب که شب دوشنبه ششم بود، از حرم مطهر مراجعت نموده و در منزل نشسته تا حاجی آمدند و جناب حاجی فتوح‌الملک و فریدالملک و امیر تومان و حاجی رجبعلی آمدند و روضه‌خوانی نموده تشریف بردند. بنده هم شام خورده خوابیدم. صبح برخاسته، نماز کردم. حاجی جعفر آمدند. فرستادیم حاجی فتوح‌الملک نیز تشریف آوردند. از حاجی جعفر کاغذ گرفتیم و کاغذ دادیم و قرار کرایه را گذاشتیم. بعد از آن حاجی یوسف پسر حاجی فتحعلی قزوینی تشریف آوردند. چایی صرف نمودند. قدری صحبت نموده، تشریف بردند. بعد پسران حاجی ابوالقاسم تاجر اصفهانی تشریف آوردند. ایشان نیز قهوه صرف نمودند و قدری صحبت نمودیم رفتند. بنده هم کسل بودم، قدری خوابیدم، بیدار شده، ناهار آش ترش پخته بودند، خورده، باز خوابیدم. عصری آدم حاجی ابوالقاسم آمد به اتفاق حاجی فتوح‌الملک، به بازدید ایشان رفته، قدری صحبت نموده، از آنجا به حرم مطهر شرفیاب گشته، نماز شام و خفتن نمودیم، به منزل امیر تومان آمدیم.

### عزیمت به منا

(۷۳) امشب که شب سه‌شنبه سیم شهر ذی حجه الحرام [بود]، از حرم مطهر مراجعت نموده، منزل حاجی امیر تومان آمده، روضه‌خوانی شده، به منزل آمده، دادم پشه‌دان را قلیچ‌خان درست



کرد... تشریف آوردند. [شاید: به نظر شریف آوردند] حاجیه خانم هم که از حرم مراجعت نموده تشریف آورد، شام خورده خوابیدیم. صبح زود برخاسته به حرم مطهر مشرف گشته، نماز صبح را خوانده و دعا و ثنای الهی را بجا آورده، منزل مراجعت کرده، مشغول تهیه و تدارک حرکت به منا هستیم. بعد از ناهار برخاسته غسل نموده، به حرم مطهر مشرف گشته، نماز ظهر و عصر را گزارده و شکر نعمای حقیقی الهی را بجا آورده، به اتفاق حاجی فتوح الملک زیر ناودان رحمت رفته، محرم شده و دعای احرام خوانده، به منزل آمده، قدری منتظر شده شتر آورده، بارها و کجاوه‌ها را زدند. زن‌ها را آوردند. بنده و حاجی فتوح الملک سوار شده تا یک ساعت از شب گذشته، وارد منا شدیم و در چادر خودمان بحمد الله راحت شدیم.

(۷۴) امشب که شب چهارشنبه هشتم بود، نماز را خوانده، در منزل حاجی فتوح الملک روضه خوانی شد. از آنجا به منزل خود آمده، راحت شدم. تا صبح راحت نشدم که مبدا جانوری پیدا شود و الحمد لله راحت بودیم. صبح برخاسته در مسجد خیف نماز صبح و نماز مستحب خوانده، آمده سوار شده، عازم عرفه شده، در عرض به مشعر الحرام رسیده، و از دور تماشا نمودیم، رد شده، میان همه جا آب رسیده بود و مردم آب برمی داشتند و باران کم کم می آمد، تا اینکه قبل از ناهار خودمان را به عرفه رسانده و پیاده شده، تا اینکه کجاوه و بارها آمدند، ناهار خورده و خوابیده، بیدار شده، چایی خورده، توپ‌ها را خالی می کنند به جهت عید قربان. سپس قریب به غروب، عامه از عرفات حرکت نمودند و دو تا محمل مصر و شام با اجلال و شوکت تمام حرکت نمودند. مشعل‌ها در پیش، شلیک توپ و تفنگ شربلی مزین، اسب‌های مرصع تا غروب بکلی حرکت نمودند. به واسطه اختلاف حساب ماه اهل اثنی عشری [روز] هشت مانده که فردا حرکت نمایند.

(۷۵) امشب که شب پنجشنبه ۹ ذی حجه الحرام بود، صبحی به دیدن حاجی اللهیار خان سرهنگ خوبی رفته، دیدن نمودیم. بعد جناب حاجی میرزا احمد آقای مراغه‌ای تشریف آوردند. صرف شیرینی و چای شد، برخاسته به منزل آمدیم. مطیع الملک قونسول ایران به بازدید جناب حاجی فتوح الملک تشریف آوردند. قدری هم با آن‌ها نشست، صحبت نمودیم. بعد از صرف چای و شیرینی، ایشان نیز تشریف بردند. بعد حاجی میرزا آقا و حاجی میرزا کاظم آقا، پسر حاجی میرزا یوسف آقای تبریزی مرحوم به دیدن ما تشریف آوردند. ایشان نیز صرف شیرینی نمودند، تشریف بردند. قریب به ظهر بود، رفته در چشمه زبیده غسل و قوف عرفه کردیم. بعد منزل آمده مختصری مشغول تسبیح و تهلیل خداوند عالم شدیم. بعد قدری خوابیده برخاسته تا

می توانستم حمد و ثنای الهی را بجا آوردم و مسأله مراجعت دوباره از خداوند عالم نمودیم. نزدیک غروب سوار شده روانه مشعر شدیم.

## رفتن به مشعر و منا

(۷۶) امشب که شب جمعه دهم بود، غروب سوار شده، به مشعر آمدیم، بعد از سه ساعت از شب گذشته، وارد مشعر شده، قدری آرام گرفته، نمازهای واجبی را بجا آورده، تا کجاوه‌ها آمدند، و رسیدند، چادر کوچک را آورده بودیم زدیم. بعد برخاسته رفته، سنگ ریزه جمع نمودیم. نهایت، زمین را گود کردیم تا سنگ بیرون آوردیم و دادیم عبدالحسین صراف [کذا] نمود. منزل آمده، شام خورده، حاجی آوردند، آمد، روضه خواند، قدری دعا خوانده، خوابیدم، صبح زود بیدار شده، باز دعا خواندیم، نماز کرده سوار شدیم، تا وارد منا شدیم. رفتیم رمی جمرات نمودیم، برگشته منزل آمده، نه لیره و نیم داده، پنج رأس قربانی خریده و کشتیم. بعد از آن حلق رأس نموده و حالا مصممیم ان شاء الله به مکه رفته، طواف و سعی صفا [و مروه] بجا بیاوریم. آمدیم به مکه طواف و نماز حج تمتع عمره سعی صفا [و مروه] را بجا آوردیم. بعد [که] سعی صفا [و مروه] نمودیم، دوباره به حرم آمده، طواف نساء را به عمل آوردیم. نماز کردیم، مراجعت به منا نمودیم.

(۷۷) امشب که شب شنبه ۱۱ بود، از مکه و حرم مطهر غروب مراجعت نموده و دو ساعت از شب رفته به منا رسیدیم. خیلی کسل و بی حال بودیم، سرما خورده بودم، نماز را می خواندم که بدنم لرزه کرد. به هر صورت بود نماز را خوانده، بی شام خوابیدم و رختخواب هر چه بود به رویم ریختند تا اینکه قدری که شب تب کردیم، قلیچ خان خیلی بدنم را مالید تا صبح احوال نداشتم. شب قدری عرق کرده بودم، برخاسته نماز صبح را خواندیم. بعد از آن باز خوابیدم کم و کم احوال خوب شد، برخاسته به اتفاق حاجی فتوح الملک، رفتیم رمی جمرات نمودیم و از آنجا برگشته به مسجد حیف آمدیم، دو رکعت نماز خوانده و نماز شام و خفتن بجا آورده، به منزل آمدیم. در منزل حاجی جواد روضه خوانی بود، رفتیم و روضه را استماع نموده، به منزل آمده، شام خورده و خوابیدم. تمام اهل سنت؛ یعنی اهل عامه روز شنبه ۱۱ به مکه مراجعت نمودند و شیعه مذهب ماندند. خیلی مجلل آمده، محمل‌ها با آن‌ها آمدند، توپ‌ها انداختند

سند معتبر است

(۷۸) امشب که شب یکشنبه ۱۲ ذی‌حجه بود، در منا، اول شب رفته در منزل حاجی جواد استماع روضه نموده، به منزل آمده، شام را خورده و خوابیدم. چهار ساعت به دسته مانده بیدار شده، قدری ادعیه خواندم، تا صبح طلوع نموده، نماز را خوانده، باز مشغول دعا شدم تا آفتاب زد. بعد از آن، قدری خوابیده، رفتم باز رمی جمره نمودیم و از آنجا برگشته، در مسجد خیف چند رکعت نماز قضا بجا آورده، مراجعت به منزل نموده، ناهار خوردیم. یک نفر ملای یزدی گفت که همه سرشان را باید بتراشند. دوباره دادیم سرمان را تماماً تراشیدند. سوار شده به مکه آمدیم. دوباره باید ان شاء الله طواف و سعی بجای بیاوریم. نماز ظهر و عصر را تنگ غروب در منزل خوانده، نزدیک به غروب به حرم مطهر مشرف گشته، از مطوف‌ها [کسی را] پیدا نکردیم، ناچار ماتل [معطل] نمودیم تا مطوف‌ها پیدا شوند.

(۷۹) امشب که شب دوشنبه ۱۳ بود، در حرم مطهر نماز شام و خفتن را به جا آورده، حرم به طوری کثرت بود که برای گذاشتن محل نبود تا اینکه رفتیم در روی پله‌ها با جناب فتوح‌الملک ایستادیم. دو ساعت از شب گذشت رفته، از مطوف‌ها یکی را پیدا نموده، آورده از کثرت جمعیت نتوانستیم طواف نماییم. قدری هم در روی پله‌ها ایستاده تا سه چهار ساعت از شب گذشت آن وقت مطوف آمده ما را برد و طواف احتیاطی نمودیم. آمده در مقام حضرت ابراهیم - علی نبینا و آله و [و] علیه‌السلام - نماز خواندیم. از آنجا آمده با زحمت زیاد و با کثرت جمعیت سعی صفا [و مروه] را دوباره بعمل آوردیم، باز رفته طواف نسا در حرم مطهر نمودیم، خسته و کسل به منزل آمدیم، شام خورده خوابیدیم. صبح برخاسته، نماز خوانده، دوباره خوابیدم. حاجی فتوح‌الملک تشریف آورده به اتفاق ایشان به بازدید مفتوح‌الملک قونسول رفتم. دیدن نمودیم. قدری صحبت نمود مراجعت به منزل نموده، ناهار خورده خوابیدم. عصر به اتفاق حاجی فتوح‌الملک به بازدید حاجی یوسف آقای تبریزی رفتیم. آنجا خیلی نشست، صحبت نمودیم که شب شد. فرستادند حاجی میرزا جبارخان ساعت تبریزی که برادر آقامیرزا قاسم‌خان مرحوم است، تشریف آوردند به تبریز و کربلا هم تلگرافاً اطلاع سلامتی دادیم.

(۸۰) امشب که شب سه‌شنبه ۱۴ ذی‌حجه بود، قرب دو ساعت از شب گذشته، از منزل حاجی یوسف آقا برخاسته، به حرم مطهر رفته، نماز شام و خفتن را به عمل آوردیم. مراجعت به منزل نمودیم، شام خورده، خوابیدیم. سه‌ام ۲ امشب خیلی تعریف نمود، نتوانستم تا صبح بخوابیم، به هر صورت بحمدالله گذشت. صبح برخاسته نماز خوانده، چایی شیر خورده، حاجی فتوح‌الملک تشریف آوردند، قدری صحبت نمودیم و بنده روزنامه **روزنامه سرزمین** قدری ملاحظه نمودم، هر

دومان را خواب گرفت و خوابیدیم. بعد بیدار شده تا ناهار آش ترشی پخته بودند خورده، دوباره خوابیده، بعد برخاسته، منزل آقا میرزا ابوالقاسم غضنفر یزدی به بازدید رفتیم و از آنجا به حرم مطهر مشرف گشته، نماز ظهر و عصر را خوانده و از آنجا به منزل حاجی میرزا جبارخان و برادر حاجی مستشار آمدیم. برگشته، به منزل آمده، طرف صبح هم حاجی میرزا ابوالقاسم اصفهانی و حاجی میراسماعیل مراغه‌ای به جهت دید، بنده منزل آمده بودند. آن‌ها هم صرف چای و قلیان نموده در قله غروب بود، می‌خواستیم به حرم برویم، ممکن نشد. حاجی سید محمدعلی اصفهانی آمد. برگشته در منزل نشسته، نتوانستیم به حرم مطهر شرفیاب شویم. نماز را در منزل خواندیم.

(۸۱) امشب که شب چهارشنبه ۱۵ شهر ذی‌حجه الحرام بود، جناب حاجی میرمحمدعلی اصفهانی منزل بنده تشریف آوردند، نشسته صحبت نمودیم. صرف شیرینی و چایی فرمودند. بعد نگذاشتیم تشریف ببرند. شام را در منزل بنده به اتفاق حاجی فتوح‌الملک صرف فرمودند. بعد از شام تشریف بردند. خوابیدیم و صبح برخاسته نماز خوانده، مجدداً بعضی فروش گرفته، منزل را قدری مفروش نمودیم. بعد علی حمزه مطوف تشریف آوردند. با او هم قدری صحبت نمودیم. ایشان نیز تشریف بردند. بعد حاجی جبار آقای شاهگلی ساعت ساز تبریزی تشریف آوردند. با ایشان نیز نشسته، قدری صحبت نمودیم. ایشان نیز صرف شیرینی فرمودند، تشریف بردند. وقت ناهار رسید، خوردیم و خوابیدیم. برخاسته، به اتفاق جناب حاجی فتوح‌الملک بازار رفته و حرم مطهر مشرف گشتیم، نماز ظهر و عصر را خوانده، با حاجی سیدعلی و حاجی غلامعلی آقای خوئی راست آمدیم. قدری با آن‌ها صحبت نمودیم. در آن بین یک نفر آمد که پول سفید داده لیره بگیرد، پول سفید [داد] و لیره گرفت، بعد معلوم شد که پول‌هایش کسر است و به ما کلک زده!

(۸۲) امشب که شب پنجشنبه ۱۶ ذی‌حجه الحرام بود، نماز شام و خفتن را در حرم مطهر خوانده، و از آنجا منزل حاجی جواد و حاجی امیر تومان آمده، حاجی آخوند روضه خواندند. برخاسته به منزل آمدیم. شام ته‌چین درست کرده بودند. با حاجی فتوح‌الملک صرف نموده و خوابیدیم. صبح چهار ساعت به دسته مانده بیدار شده، چایی درست کرده، به اقتضای سحور [در اصل: سهور] خوردیم که ان شاء الله روزه قضایی بگیریم و هم درک ثواب مکه که هفتاد مقابل است درک نماییم و هم شبانه به حرم مشرف شدیم که بلکه به فراغت درک طواف نماییم. رفتیم و دیدیم که جمعیت کثیری در آنجا مشغول طواف هستند. بنده هم خود طواف نموده و نماز طواف خوانده، آمد در کنار نشسته، یک جزو قرآن خواندم. بعد برخاسته با خیابان باب السلام



می آمدم، دچار جناب حاجی سید عبدالله خراسانی شده، در خدمت ایشان آمده، نماز صبح را ادا نموده و باز مجدد رفته، در نزد محل موعظه، دو رکعت نماز طواف نسا با جماعت بجا آورده، آفتاب زد، به منزل آمده خوابیدم. به واسطه روزه کسل بوده، خوابیدم. عصر برخاسته، به حرم مطهر رفته طواف مستحبی کرده، نماز خواندم، به منزل مراجعت نموده، وقت افطار بود، افطار نمودیم.

(۸۳) امشب که شب جمعه ۱۷ شهر ذی حجه الحرام است، بعد از افطار حاجی آخوند شبری آمد، روضه خواند. حاجی جواد و حاجی امیرتومان و حاجی فتوح الملک و سایرین هم بودند. بس که کسل بودم، بعد از رفتن آنها خوابیدم. صبح برخاسته، نماز خوانده، قرآن خوانده، آقا سید تقی اصفهانی تشریف آوردند. به اتفاق ایشان عازم بازدید جناب حاجی محمدعلی آقای اصفهانی شدم. در اثنای راه، منزل حاجی سید محمود یزدی رفتم. جناب حاجی محمدعلی اصفهانی نیز منزل حاجی سید محمود تشریف آوردند. قدری صحبت نموده، از آنجا برخاسته، به اتفاق ایشان به قبرستان ابوطالب رفتم. در آنجا قبور جناب ابی طالب و عبدالمطلب و جناب خدیجه و سایرین را زیارت نموده آمدم. در سر راه، منزل جناب سید عبدالله خراسانی رفتیم و دیدنی از آن نمودیم. از آنجا به منزل آمده، نهار خورده، خوابیدیم. بعد از بیدار شدن دیدیم آدمهای حاجی شیخ حسین که در دریا آمده بود، عارض شده و از قونسول مأمور آورده اند. حاجی جعفر را فرستادم آمد که برود به قونسول جواب بدهد، رفته نتوانسته بود جواب بدهد. بالاخره آن روز به [این] فقره گذرانیدیم. به اتفاق حاجی فتوح الملک به حرم مبارک مشرف شده، نماز خوانده و در آنجا منزل حاجی میرزا جبارخان ساعت [ساز] آمدم. حاجی میرزا محمدآقای مراغه و حاجی میرزا کاظم آقای تبریزی در آنجا تشریف داشته، نشستیم. صحبت کردیم برخاستیم به منزل آمدم. پولها هم از [حاجی رشید] که امانت داده بودیم به دویست لیره سربسر تومان گرفتیم، دویست و پنجاه لیره نقد گرفتیم.

(۸۴) امشب که شب ۱۸ بود، از منزل حاجی میرزا جبارخان به منزل آمدم. در منزل. منزل حاجی جواد و حاجی امیرتومان رفتیم، روضه خوانی شد. برخاسته منزل آمدم و خوابیدیم. صبح شد. بعد از ادای فریضه، پسر جناب حاجی میرزا محمد آقای مراغه، نوشته پنجاه لیره را آورد. پنجاه لیره به ایشان قرض دادیم. نوشته را گرفتیم، بعد از آن منزل جناب فتوح الملک رفته، به اتفاق ایشان بازار رفته و از آنجا به حرم مطهر رفته، طواف نمودیم و از آنجا منزل آمده، نهار خوردیم. باران خوب و مفصل آمد. شب هم باریده و برق سخت می زد. بعد آدمهای حاجی

شیخ، باز به دیوانخانه عارض شده، مأمور آورده بودند. برخاسته به اتفاق ایشان به منزل قونسول رفتیم. ناچاراً هفت مجیدیه پول عثمانی از بنده گرفته، به ایشان دادند. از آنجا برخاسته به حرم مطهر رفتیم. جماعت عامه، نماز می خواندند. با حاجی میرزا اسماعیل مراغه در وسط مسجد نشسته قدری صحبت نمودیم. نماز آن‌ها تمام شد، برخاستیم که نماز بخوانیم، همین که نیت کردیم باران گرفت. نماز ظهر را خوانده، فرار کرده و برگشته، باز مسجد رفتیم. نماز عصر را در آنجا خوانده، به منزل آمدیم و مشغول سؤال و جواب کرایه شدیم.

(۸۵) امشب که شب یکشنبه نوزدهم ذی‌حجه الحرام بود، حاجی اللهیارخان سرهنگ خویی و حاجی ابوالقاسم تاجر اصفهانی، منزل جناب حاجی فتوح‌الملک تشریف آوردند و در آنجا صحبت کرایه راه مدینه را با حاجی جواد کردیم. قدری از شب گذشت، فرستادیم حاجی آخوند شبری و حاجی جواد هم تشریف آوردند، روضه خواندیم. حاجی ابوالقاسم و حاجی جواد [که] رفتند، در منزل حاجی فتوح‌الملک شام خورده، برخاسته آمده، در منزل خوابیدیم. الآن که صبح زده و آفتاب بالا آمده، این روزنامه را نوشتم. بعد به اتفاق حاجی فتوح‌الملک برخاسته، دیدن حاجی میرزا محمد آقا مراغه رفتیم. منزل تشریف نداشتند. از آنجا منزل حاجی یوسف آقای تاجر رفتیم. در آنجا نشستیم قدری صحبت نمودیم. وقت ناهار رسید، برخاسته منزل آمده، شست و شوی بدن نمودم. ناهار خورده، خوابیدم. بعد برخاسته به حرم مطهر رفته، نماز ظهر و عصر را خوانده، طواف نموده نماز طواف را نموده، در حرم گشتیم. نماز مغرب رسید. حاجی میرزا ابوالقاسم اصفهانی هم تشریف داشتند، صحبت نمودیم، نماز مغرب و خفتن را خواندیم، مراجعت نمودیم.

(۸۶) امشب که شب دوشنبه نهم شهر ذی‌حجه الحرام بود، نماز شام و خفتن را در مسجدالحرام نموده، منزل حاجی جواد و حاجی امیرتومان آمدیم. در آنجا حاجی آخوند روضه خواند. برخاسته منزل آمده، به اتفاق حاجی فتوح‌الملک، شام خورده و خوابیدیم. الآن که آفتاب زده، نماز صبح را خوانده، قدری در منزل نشسته، دیدم حاجی میرزا محمد آقا، پسر حاجی محمد آقای مراغه، بنده منزل تشریف آوردند. قدری با ایشان صحبت نموده، پنجاه لیره که داده بودم، پنج لیره دیگر قرض نوشته دادند و دادم. تشریف بردند و به جهت جناب میرزا محمد آقا پسر ثقه الاسلام مرحوم هم کاغذ نوشتم که در کربلا برسانند. بعد پایین منزل جناب فتوح‌الملک رقعہ فرستادیم. حاجی حمله‌دار آمد، قرار کرایه او را از مکه الی مدینه، در چهل و شش و نیم دادیم. یک ثلث نقد داده، مابقی را قرار دادیم، ثلث در عرض راه و ثلث دیگر را در

مدینه بدهیم. وقت ناهار شد، آمده ناهار خورده، خوابیدیم. بعد برخاسته به حرم مطهر رفته، نماز خواندم. از آنجا منزل سید آقا [؟] گاوکانی آمده، قدری نشسته صحبت نموده، چایی و نان [؟] برده خورده غروبی منزل آمدیم.

(۸۷) امشب که شب سه‌شنبه ۲۱ ذی‌حجه الحرام بود، نماز را در منزل کرده، بعد حاجی فتوح‌الملک و حاجی جواد و حاجی امیرتومان و حاجی سید محمود یزدی تشریف آوردند، چای و قلیان صرف کردند. روضه خواندم، و آن‌ها تشریف بردند. شام خورده خوابیدیم. حالا که صبح است، نماز خوانده مشغول نوشتن روزنامه هستم. قلیچ‌خان می‌گویند تنباکو تمام شده، از منزل حاجی فتوح‌الملک خبر آوردند که حاجی یوسف آقای قزوینی تشریف آورده‌اند. بنده قلیان می‌کشیدم، دادم بردند. بعد خودم رفتم، صحبت مشروطه و وجه اعانه به  اسلامبول در میان بود. ایشان می‌خواستند پولی از جناب حاجی فتوح‌الملک بگیرند و ایشان امتناع داشتند تا بالاخره حاجی فتوح‌الملک عذرخواست. قریب به ناهار ایشان تشریف بردند. حاجیه خانم برای ناهار، آش اوماج درست کرده بودند. بنده منزل آمده، آش را خورده و خوابیدیم. بعد برخاسته به اتفاق حاجی فتوح‌الملک و حاجی آخوند، دیدن حاجی سید محمود یزدی رفتم و از آنجا دیدن نموده، به حرم مطهر رفته، نماز ظهر و عصر را خوانده، غروب شد، طواف و نماز طواف را کردیم. نماز جماعت عامه رسید، آمدیم با آن‌ها نماز کردیم و امروز شمع و چایی و سایر اشیاء از بازار خریدیم.

(۸۸) امشب که شب چهارشنبه ۲۲ ذی‌حجه الحرام بود، نماز شام و خفتن را در مسجدالحرام خوانده، منزل حاجی جواد و حاجی امیرتومان آمده، حاجی آخوند روضه خواند. تا سه ساعت از شب گذشته آنجا بودیم. بعد برخاسته منزل آمده شام، کباب و کفته، حامیه خانم درست کرده بودند، صرف نموده، خوابیدیم. هوا خیلی ابر بود و گرم بود؛ در گرما نتوانستیم بخوابیم. صبح برخاسته، نماز خوانده، قدری که شب گذشت، هوا نوعی شرجی آمد که مثل مس سرخ شد، بعد صدای رعد و برق بلند شد. باران آمد، چنان باران شدیدی که توصیف نمی‌آید. پنجره‌های اتاق را انداختیم، از کوچه‌ها نهرها و سیل‌ها جاری شد. بعد از یک ساعت آرام شد. به اتفاق حاجی فتوح‌الملک به دیدن حاجی شیخ محمدعلی اصفهانی رفتم، راه ما همه گل و آب بود، دیدن نموده، برگشتیم. گفتند حرم مطهر پر آب شده، رفتیم که تماشا نماییم، راه را آب گرفته بود، نتوانستیم برویم. برگشته منزل آمدیم. حاجی قلیچ‌خان رفته بود، آمدند می‌گویند: مسجدالحرام که پر آب شده تا یک وجب، بلکه زیاده آب از در حرم هم بالا رفته است. عصر می‌رفتیم به

حرم، حرم را آب گرفته، و مردم در اطراف حرم، شستشویی کردند تا سنگ حجر حضرت اسماعیل برابر بود و حال آنکه خیلی از آب برداشته بودند.

(۸۹) امشب که شب پنج شنبه ۲۳ بود، دیگر نتوانستیم به حرم مشرف شویم که آب گرفته بود. نماز را در منزل کرده و حاجی آخوند آمد روضه را خواند و بعد شام را خوردیم و خوابیدیم. صبح برخاسته نماز کردیم. بعد از آن به اتفاق حاجی فتوح الملک بازار رفتیم تا وقت نهار گردیدیم. بعضی سوقات از قبیل: عقیق یمن و سرمه و وو خریدیم. به منزل برگشتیم و آب حرم را برداشته بودند. گل‌ها مانده بود، او را پاک می‌کردند. نهار خورده خوابیدیم. بعد برخاسته، منزل جناب آقا سیدباقر قزوینی رفتیم. آنجا صحبت نمودیم. صحبت قدری طولانی شد، برخاسته منزل آمدیم. فرستادیم، حاجی آخوند بیاید، شب جمعه است، در آنجا هم روضه بخواند. حاجی فتوح الملک، حاجی رجبعلی و خودم بودم، تا اینکه حاجی آخوند آمد، روضه خواند.

(۹۰) امشب که شب جمعه ۲۴ ذی‌حجه الحرام از منزل حاجی سیدباقر قزوینی برخاسته منزل آمده، فرستادیم حاجی آخوند آمد و برای خودمان روضه خواند. قدری از شب گذشت، حاجی فتوح الملک به منزل خودشان رفتند. بنده با والده شام را خورده و خوابیدیم، الآن که صبح و آفتاب زده است، الحمدلله به سلامت ادای فریضه نموده، مشغول تحریر این روزنامه هستم. قدری گذشت، به اتفاق حاجی فتوح الملک بازار رفتیم، جناب حاجی سید علی آقا گاوکانی راست آمد، به اتفاق ایشان بیت حضرت خاتم الانبیا - صلوات [الله] علیه - رفته، محل تولد و محرابی و محل نزول جناب جبرئیل - علیه السلام - را زیارت نمودیم، بعد از آن، بیت حضرت ابوطالب - علیه السلام - رفته محل تولد و محراب حضرت مولی الموالی - علیه السلام - را زیارت نمودیم. بعد از آن بیت جناب خدیجه آمده، محل تولد حضرت فاطمه - علیها السلام - و دست آسایش ۳ را زیارت نمودیم و از آنجا آمده، محل محراب حضرت پیغمبر - صلوات الله و سلامه علیه - را زیارت نمودیم. بعد منزلی رفتیم که حضرت پیغمبر - صلوات الله و سلامه علیه - در آنجا وضو گرفته، آنجا و محراب را زیارت نموده، بیرون آمدیم. بازار رفته قدری اشیا خریدیم. از آنجا مسجد الحرام رفته، طواف کردیم، منزل آمده، نهار خورده خوابیدیم. بعد برخاسته حاجی سید عبدالله خراسانی وعده داده بود بیاید، فرستادم حاجی سید علی گاوکانی و جناب حاجی سید باقر قزوینی تشریف آوردند، حاجی سید عبدالله تشریف بیاورند.

(۹۱) امشب که شب شنبه ۲۵ بود، مسجد الحرام مشرف گشته، نماز شام و خفتن را نموده،

و از آنجا می‌آمدم به جناب حاجی سید عبدالله خراسانی، راست آمدم. قلیچ خان کفش‌های مرا گم کرده بود، پیدا نشد. از آنجا به منزل آمده، حاجی سید عبدالله هم تشریف آوردند. قدری نشسته صحبت نمودیم. چائی و شیرینی صرف فرموده، تشریف بردند. گفتند حاجی فریدالملک ناساز [= مریض احوال] است. پایین رفتیم، احوالی از او پرسیدم، قدری نشستیم. حاجی آخوند آمد، روضه خواند، تشریف برد. به منزل آمده، شام خورده، خوابیدم و الآن که صبح است ادای فریضه نموده، می‌خواهیم پایین برویم. به حاجی فتوح‌الملک و حاجی فریدالملک سرکشی نماییم. مختصر ناساز بودند. دوا خوردند. الحمدلله خوب هستند. بازار رفته حجره حاجی محمد، رشته رقم به جهت سوقات [سوغات]، یک جفت مجموعه مال هندوستان و پنج عدد عقاب هندوستان نه لیره خریدم و قدری هم خرده اشیا خریدم، آمده با حاجی آخوند ناهار خورده، خوابیدم. تنباکو خریدم، حقه‌ای یک مجیدیه. عصری به حرم مشرف گشته، نماز ظهر و عصر را خوانده غروب شد.

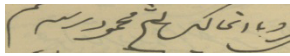
(۹۲) امشب که شب یکشنبه ۲۶ ذی‌حجه الحرام [است] در مسجدالحرام دو ساعت از شب گذشته، منتظر آمدن علی حمزه مطوف بودیم. نیامد. یک نفر بچه مطوف پیدا کرده، طواف نمودیم. قریب به سه ساعت گذشت که منزل می‌آمدم. علی حمزه آمد، قرار شد که صبحی آمده طواف وداع نماییم. منزل امیرتومان آمده، حاجی آخوند روضه خواند. از آنجا به منزل آمده، حاجی فتوح‌الملک و حاجی فریدالملک ناساز بودند. به آن‌ها نگاهی کرده آمده، در منزل شام خورده، خوابیدم. صبح قدری زود برخاسته، به حرم مشرف گشتیم. نماز را در مسجدالحرام خواندم، آفتاب زد. علی حمزه آمد طواف نمود، به منزل مراجعت نمودم. حاجی فتوح‌الملک و حاجی فریدالملک دوا می‌خوردند. مشغول تهیه و تدارک حرکت هستم تا خداوند چه مقدر فرموده باشد. بعد حاجی جواد آمد که امروز رفتنی شدیم. بنده هم مصمم بودم که مشرف حرم شده، وداع نمایم. رفتیم علی حمزه مطوف را در بازار پیدا نمود، به مسجدالحرام رفته، هفت طواف از برای حضرات ائمه اطهار - علیهم‌السلام - نموده بوده، آمده در زیر سرآب و نابدان [= ناودان] رحمت مشغول دعا و نماز شدم وقت ظهر و نماز عامه رسید، بنده هم نماز خواندم. سیدعلی نامی، چند روز قبل طوافی داده بود و بنده دیونی نداده بودم، او را پیدا کرده، دو قروش به او دادم و ممنون شد. خواهش نمودم که بلکه بتواند به زیارت بیت‌الحرام هم مرا ببرد. وعده کرد که بعد از نماز عامه ببرد. در زیر نابدان رحمت بودم که آمد. بنده را برداشته به بیت‌الحرام برد. در هر گوشه و جای تولد حضرت امیر - علیه‌السلام - و جای صلوات حضرت محمد مصطفی

- صلوات الله و سلامه عليه - نماز خواندم و دعای خود را نمودم و فرستادم و والده هم تشریف آوردند. مشرف شدند، ستون‌ها و دیوار و همه جای بیت را زیارت نموده و شکر خداوندی را به جا آورده، پایین آمده، دعای جوشن کبیر را در زیر نابدان رحمت خوانده و یک جزء قرآن خوانده، دوباره هفت طواف برای نذر خود نموده و نماز خوانده، خوشدل و خرّم به منزل آمدیم، الحمد لله، اما خودم خیلی کسلم و حاج فتوح الملک مختصر ناساز و دوا خورده، از این فقره قدری دل‌تنگی دارم.

(۹۳) امشب که شب دوشنبه ۲۷ ذی‌حجه الحرام بود، خیلی کسل و خسته بودم. نتوانستم به حرم مشرف شوم. در منزل، حاجی فتوح الملک ناساز بود. حاجی آخوند آمد و روضه خواند و رفت. بعد حاجی فتوح الملک دوا خوردند. بعد شام آورده، خورده و خوابیدم. الآن که صبح است الحمد لله به سلامت هستیم. حاجی طایه هم ناساز شده، نمی‌دانم چه بشود. خدا به جمیع مرضا شفا بدهد. امروز رفتم، در حرم مطهر رفته، طواف وداع نموده، منزل آمده، منتظر آمدن شتر شدیم که حرکت تمام کنیم. یک ساعت به غروب مانده، شتر آوردند. با حاجی فتوح الملک هم کجاوه شده، سوار کجاوه شده، بعد از غروب وارد شیخ<sup>۴</sup> که نزد [یک] مکه است وارد شدیم. حاجی طایه باز ناساز است. امروز به علی حمزه زیارت نامه خوان، دولیره دادم و دو نفر آدم که در شب قبل نفری یک تومان دادم. خداوند نصیب فرماید که ان شاء الله به سلامت وارد مدینه منوره شویم و خداوند دوباره قسمت نماید، ان شاء الله به سلامتی به اتفاق محمد علی به مکه معظمه مشرف شویم.

## خروج از مکه

(۹۴) امشب که شب سه شنبه ۲۸ شهر ذی‌حجه الحرام [است] از مکه معظمه با هزار افسوس و حسرت حرکت کرده، وارد شیخ محمود شدیم. طایه ناخوش است. حاجی احمد آمد، روضه خواند و رفت، صبح را نماز خوانده و امروز را در شیخ محمود توقف نمودیم. رفتیم حاجی سیدعلی گاوکانی دیدن نموده و دلاکی کوزه‌کنانی را پیدا نموده، آوردم دادم سر تراشیدند. قدری خوابیده، برخاسته، رفته در منزل حاجی جواد از حاجی امیرتومان دیدن نموده، تا غروب نشسته و صحبت نموده، غروبی به منزل مراجعت نموده، خداوند در این سفر ترحمی به حال این بیچارگان و درماندگان بفرماید که از دست این حمله داران آسوده شویم.

(۹۵) امشب که شب چهارشنبه ۲۹ شهر ذی حجة الحرام و آخر ماه است، در [منطقه] شیخ محمود، حاجی آخوند آمده، روضه خواند و رفت. بنده هم خوابیدم. صبحی برخاسته بارها را بستیم و حاضر گشتیم که شتر بیاورند، بار نماییم. تا پنج ساعت از دسته گذشته، شتر نیاوردند. بعد شتر آوردند با هزار زحمت خواستیم بار نماییم. حاجی جواد حمله‌دار آمد که حمال‌ها تا پول را تمام نگیرند بار نمی‌نمایند. ده لیره از بنده و پنج لیره از حاجی فتوح الملک گرفته بود، به حمال‌ها داد تا اینکه بارها زدند. تا غروب شد، راه آمده تا نزدیک وادی فاطمه رسیدیم. بادی وزید و از ریگ کولاک می‌کرد.  شیخ محمود رسیدیم، و در آنجا چادر زدیم؛ اِلَى اللَّهِ يَصِيرُ الْأُمُور.

(۹۶) امشب که شب پنج‌شنبه و غره شهر محرم الحرام است در وادی فاطمه طوی [توی] چادر باد با ریگ طوفان می‌نماید. چنان که در وادی فاطمه برق طوفان می‌نماید، بدتر از آن کولاک است و خیلی اذیت می‌نماید. هرچه در بیرون خاک و ریگ است، طوی چادر و رختخواب از یک طرف‌های و هوی دزد و تیرانداختن و از یک طرف این باد و کولاک. تمام منزل و رختخواب خاک و ریگ است. اینجا شب، صبح نموده، صبح زود دو ساعت از روز گذشته بار کرده و دو ساعت به غروب مانده، با این همه باد و کولاک در راه آمدیم. در بیابان بی‌آب و علف چادر زدیم. آب پیدا نمی‌شود. خوراکی پیدا نمی‌شود. حاجی لطیف هم آمده است که کسی کرایه را به حاجی جعفر ندهد و می‌گویند علی محمد صالح که حمله‌دار این قافله است امروز از وادی فاطمه فرار کرده و حاجی‌های بی‌چاره بی‌سرو سامان مانده‌اند.

(۹۷) امشب که شب جمعه دویم محرم الحرام است، از وادی فاطمه عصری دو به غروب مانده آمده‌ایم، چادر زده‌ایم. کولاک قیامت می‌نماید. خداوند خود تفضّل فرماید. از یک طرف کولاک، از یک طرف ترس و اهملۀ دزد و از یک طرف ترس حمله‌داران که فرار نمایند و ما را در این بیابان بی‌آب و علف بگذارند. امشب را هم در این بیابان بی‌آب و علف ماندیم. عوض وضو، تیمم عوض طهارت خاک. باد هم که قیامت کرد. خورد و خواب حرام شد تا اینکه صبح زود حرکت کرده، بعد از ظهر دو ساعت به غروب مانده وارد سریان که جای مختصر و عرب نشین است [شدیم]، باز آب شیرین داشت، به طوری گذران نمودیم.

(۹۸) امشب که شب سه‌شنبه دهم محرم الحرام در سریان هستیم. آبی دارد قدری شور است. باد قدری از شب گذشته راحت شد. بنده حالت درستی ندارم. شب دو دفعه از خواب برخاسته، آب خوردم، چنان خنک و سرد بود که گویا آب یخ ایران است، اللهم ارزقنا به زودی

ان شاء الله. صبح برخاسته بار کردند. دو ساعت به غروب مانده وارد ریان شدیم. احوال بنده باز ناساز شده، عبدالحسین رفت آب بیاورد. الاغش را از دستش گرفته بودند، گویا تعارف داده گرفته است. بنده به شدت ناساز که نماز را نشسته کردم، علی [کذا. إلی] الله تَصِیرُ الْأُمُور. حاجی جواد آمد، کسی فقط شالی را گرفت و امروز امیر... سر راه را گرفته، شترها را می شمرد که خاوه نکرد. قدری از آنجا رد شدیم. جایی که حضرت محمد المصطفی (ص) و حضرت امیر بیعت خلافت فرموده‌اند، علامتی معین نموده‌اند، دیدیم و رد شدیم.

(۹۹) امشب که شب یکشنبه، ۴ شهر محرم الحرام است. حالت بنده در نهایت بدی، میان تب می سوزم، تا صبح نخوابیدم. همه را با تب می گذرانم. سه شب است که نه شام خورده‌ام و نه نهار. میان شب عرق کردم، طرف صبح قدری احوالم بهتر شد. آمدند چادرها را جمع کردند و ما را مثل اسرا سوار شترها نمودند؛ (أَلَا لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ)، تا دو ساعت به غروب مانده، راه آمدیم و افتادیم. حالت ناسازی بنده، باز باقی است. آب شور است. نمی توان خورد، خداوند به زودی این سفر را به آخر برساند.

(۱۰۰) امشب که شب دوشنبه، پنجم شهر محرم الحرام است، از منزل ریان به منزل کداب [؟] آمده. عرب‌ها نهایت شلوغی [در اصل: شلوغی] و دزدی را می نمایند. شب حاجی آخوند آمد، روضه خواند، حالم نسبت به دیروز خوب بود. گریه کردم، مختصر شامی خورده خوابیدم. صبح زود بار کرده، راه افتادیم. هوا گرفته بود، در وسط راه بنای باریدن گذاشت. قدری با باران راه آمدیم. باران قطع شد. زمین گل شد با زحمت زیاد آمدیم. سه فرسخی رابوغ [= رابغ] خودمان را رسانده، چادرها را زده بودند، افتادیم. ولی در راه باز مختصر هوازدگی به هم رسیده بود. ندانستم ترشی صرف نمودم، حالت بدتر شد.

(۱۰۱) امشب که شب سه شنبه، ششم محرم است، وارد نزدیکی رابوق [رابغ] شده‌ایم. باز شب احوالم به هم خورد، تب کردم و شام نخوردم. حاجی آخوند آمدند که روضه بخوانند. چند نفر که از اهل جبل عامل که شیعه خالص و مخلص هستند آمدند، استماع روضه نمودند و رفتند. بنده بی شام خوابیدم. بدنم لرزید. بعد تب کردم. باز تا صبح نخوابیدم و الآن که صبح است بار می شود. روانه شدیم. باز احوالم ناساز بود. ولی الحمدلله خوب آمدیم. بدنم تاب نیاورد و به مجرد رسیدن رابوغ یک قطعه مرغ به قیمت ده قروش که عبارت پنج هزار ایران باشد خریدیم و گفتیم پلو بپزند که ان شاء الله به سلامت صرف نماییم

(۱۰۲) امشب که شب چهارشنبه و هفتم شهر محرم الحرام است. در رابوغ احوالم هم



الحمد لله بد نیست. حاجی آخوند آمد روضه خواند و رفت. بعد از خواندن روضه باز احوال به هم خورد و خوابیدم. صبح که برخاستم دیدم حاجی فریدالملک آمد که آدم حاجی جعفر آمده قسط ثالث را می‌خواهد. شانزده لیره دادم برد داد قبضی گرفته بود. خارجی آمد، جار کشید که امیر حسین قرار گذاشت کجاوه برای منا و عرفات بیست لیره، سرنشین ده لیره **رو زخم روع** اینجا رسیده شد. حاجی جعفر با کمال بی‌حیایی آمد که باید چهل و دو لیره یا پنجاه لیره بدهد! مدتی گفتگو کشید تا بالاخره حرف به جایی نرسید. فرستادیم حاجی ابوالقاسم تاجر اصفهانی آمد. حاجی مجید حمله دار را آورد بلکه از او چاره به اینکار شود، نشد. بالاخره در چادر حاجی فتوح حاجی میرزا ابوالقاسم و حاجی جواد و حاجی امیر تومان نشستند، و حاجی جعفر را آوردند. چنان قره‌چی‌گری کرد که آن‌ها هم رفتند. ما حصل امروز به همین اوقات سختی روزگارمان گذشت و آخر کار چه شود، خداوند به حق بیت الحرام و خمسۀ طیبه تلافی ما را از این مرد بگیرد!

(۱۰۳) امشب که شب پنجشنبه و ششم شهر محرم الحرام است و نماز را خوانده، نشسته‌ام. حاجی فتوح الملک حاجی ابوالقاسم را آورده، باز با حاجی جعفر در محاوره و گفتگو شد. حاجی جعفر سخت ایستاده است که باید هر چه من می‌گویم بدهند. بالاخره حاجی یوسف آقا و حاجی ابوالقاسم آقا قرار گذاشته بیست و پنج لیره دوباره بدهیم. ناچاراً بیست و پنج لیره دوباره داده، کاغذ گرفتم. خداوندا به حق مقربان درگاه، خودت این مرد را به زوال خود برسان. به هر صورت شب خوابیدیم. صبحی از آنجا بار کرده روانه شدیم، ناسازی باز باقی بود. گاهی کله کله خوردم، و گاهی حب خوردم. تا غروب راه آمدیم وارد منزل شدیم. دست باز کرده، نمازها را خواندم که بدنم باز لرزیدن گرفت. آمدم خوابیدم.

(۱۰۴) امشب که شب جمعه نهم شهر محرم الحرام بود، باز بدنم لرزیدن گرفت. خوابیدم. حاجی آخوند آمد روضه خواند. بعد از روضه، والده کباب درست کرده بود، آمده، قدری خاییدم و بیرون انداختم، تا اینکه سرم را بر زمین گذاشتیم، بدنم لرزه گرفت. بازویم را قایم کرده، خوابیدم. بعد برخاسته، دو - سه مرتبه آب خوردم. قدری گذشت. طایه بیدار شده بود، معلوم شد که شب است. باز خوابیدیم. بعد از آن به بدنم عرق آمد. عرق کاملی نمودم. به هر صورت صبح برخاسته، یک فنجان چائی با عجله خورده، باد طوفان ریگ می‌کرد. سوار شده تا دو ساعت به غروب مانده وارد منزل شدیم، علی الله.

(۱۰۵) امشب که شب شنبه و دهم شهر محرم الحرام و عاشورا بود، نتوانستیم به مدینه رسیده

و تعزیه داری نماییم. در بیابان بی آب و علف ماندیم. شب احوال بنده باز ناساز بود. شام آش آلوخارا [آلوبخارا] را خورده، خوابیدم و صبح خیلی زود برخاسته، نماز خواندیم و حاجی آخوند، روضه را شب خوانده بود. امروز صبح زود بار کردند. چهار ساعت به غروب مانده، از میان کوهها رد شده، در بئر چادر زده افتاده‌اند. خداوند این دو شب را از شرّ اشرار محافظت و این حجاج بیچاره را به مدینه منوره سالم‌اً برساند که ساعتی آسودگی نیست.

(۱۰۶) امشب که شب یکشنبه ۱۱ شهر محرم الحرام است در نزدیک ده «که بئر» [؟] افتاده‌ایم. حاجی آخوند آمد روضه خواند. حاجی امیرتومان هم آمده بود، روضه را خواندند و ایشان تشریف بردند. شام را خورده، می خوابیم. الحمد لله حالم نسبت به شب بهتر است، خداوند خود حفظ فرماید. صبح زود برخاسته، سوار شدیم. خبر آوردند که راه نا امن است. دوباره پیاده شدیم. ماحصل بعد از زدن آفتاب سوار شدیم. همه راه میان کوه‌ها بوده، طی کردیم تا دو ساعت به غروب مانده، میان بیابان چادرها را زده بودند افتادیم.

(۱۰۷) امشب که شب دوشنبه و دوازدهم شهر محرم الحرام است در میان بیابان افتاده‌ایم و اسم و رسم ندارد. حاجی آخوند آمد و روضه خواند، تشریف برد. بعد شام آوردند و نخوردیم. حاجی ابراهیم را کشیکچی قرار دادم تا صبح هر وقت که بیدار شدم و صدا نمودم جواب داد، صبح چهار ساعت به دسته مانده، برخاسته چایی خورده، قدری گذشت آمدند. چادرها را جمع کردند، بار نمودند. بعد آمدند که در راه دزد است، پیاده کردند. باز دوباره سوار شدیم. در راه شتر افتاد و بحمدالله بی صدمه گذشت. قدری گذشت در بیابان می آمدیم، خبر آوردند که عیال حاجی میرزا محمود یزدی حامله است، در بین راه زایید، یک پسر خداوند عطا فرمود. در این طرف دزدها سر راه را گرفته بودند. آن‌ها را هم رفته رد نمودند تا اینکه غروب شد و در جایی بی آب فرود آمدند. زمین را شکافتند از میان ریگ آب صاف بیرون آمد. و الحمدالله گذران حجاج خوب شد.

(۱۰۸) امشب که شب سه‌شنبه سیزدهم شهر محرم الحرام بود، صبح قریب آفتاب بار کردیم. به میان کوه و دره، راه آمدیم. حجاج مصر از مدینه مراجعت کرده بودند که از ینبوع بروند. هی دسته به دسته آمدند و از جلو ما رد شدند. به حال پیاده شدن و رسیدن منزل از کجاوه پایین نیامدیم. غروب شد. بعد از دو ساعت از غروب گذشته آمدیم، جایی رسیدیم که حجاج مصری آن طرف آمده بودند. طرف مدینه هم حجاج چادر زده بودند. الحمد لله آمدیم و رسیدیم. چادرها را زدند آسوده شدیم.

(۱۰۹) امشب که شب چهارشنبه، ۱۴ شهر محرم الحرام است، سه ساعت از شب گذشته وارد منزل گشتیم. اگر چه دیر به منزل رسیدیم که سیزده ساعت بلکه زیاد است راه آمدیم، خیلی خسته و کوفته هستیم. ولی به واسطه اینکه نزدیک مدینه شده‌ایم و از دست این حمله‌دار و حمال و عکام ان شاءالله آسوده خواهیم شد، خیلی خوش است. خدایا! به حق پیغمبر ما را از دست این نابکار خلاص کن و زیارت قبر مطهر پیغمبر (ص) و سایرین امام‌ها را به ما زود قسمت کن، چه زود باز سوار کجاوه شده، چهار ساعت از دسته رفته بحمدالله به سلامت وارد مدینه منوره گشته و در خانه سنبله منزل گرفته و دو تا اتاق به سه لیره هم گرفتم. قدری راحت شدیم. برخاسته به اتفاق حاجی فتوح‌الملک حمام رفته، غسل نموده آمده، قبر مطهر حضرت پیغمبر و حضرت فاطمه و قبر مبارک و قرآن خط مبارک حضرت امام حسن - علیه السلام - رفته عبادت [۹] نموده و از آنجا به قبرستان بقیع رفته، قبر مطهر حضرت امام حسن و حضرت امام زین العابدین و حضرت امام جعفر صادق و حضرت امام باقر [و] حضرت فاطمه زیارت نموده، غروب بود به منزل مراجعت نمودیم.

(۱۱۰) امشب که شب پنجشنبه، ۱۵ شهر محرم الحرام است، از قبرستان بقیع به منزل مراجعت نموده، خیلی خسته و کسل بودیم. چایی خورده، نمازها را خواندیم، بعد از آن شام خورده و خوابیدیم و بحمدالله از دست حمله داران آسوده شدیم. صبح زود از خواب برخاستیم سنبله صاحب خانه آمد، سه لیره و نیم اجاره حیاط را گرفت و رفت. بعد به اتفاق حاجی فتوح الملک به زیارت رفته، زیارت نامه خوانده، از باب جبرئیل داخل حرم شده، در بالای سر زیارت نامه خوانده و در پایین باز قبر حضرت فاطمه - علیها السلام - زیارت خوانده، دو رکعت نماز زیارت خوانده، قدری در حرم منوره گردیدیم. محمل‌ها را  داده بودند، می‌بردند. محمل مصر را از باب سلام بیرون کردند. شتر خوابانده بودند. شتر بسته. ماهم قدری در حرم و مسجد حرم گشتیم و مراجعت به منزل نموده، آش کشک خورده و خوابیدیم. عصری برخاسته، منزل حاجی خازن و حاجی منشار [مستشار؟] رفتیم. حاجی منشار ناساز بود. قدری نشسته صحبت نمودیم. قریب به غروب برخاسته، رفتیم. از طرف بازار برگشتیم. از حرم به منزل آمدیم.

(۱۱۱) امشب که شب جمعه، ۱۶ شهر محرم الحرام است، شب به حرم رفته زیارت نموده، نماز خوانده، مراجعت به منزل نموده، شام خوردیم و خوابیدیم. صبحی برخاسته فرستادیم حاجی محمدعلی محب تبریزی. آمد قدری با او در باب حاجی جعفر صحبت نمودیم. باز کار به جایی نرسید. از آنجا به حرم رفته زیارت و نماز خواندیم. قدری در بازار گشته، مراجعت به

منزل نموده، ناهار خورده، خوابیدیم. بعد برخاسته به حرم مشرف گشتیم. نماز خوانده و از آنجا به قبرستان بقیع رفتیم. قبور پسران حضرت پیغمبر - [علی نبینا] و علیه السلام - و قبور زوجات آن حضرت را زیارت نمودیم. نماز شام را در حرم خوانده، به منزل آمدیم، و با جناب حاجی غلامعلی آقای خویی قرار گذاشتیم که صبحی مال کرایه کرده، به زیارت حمزه سیدالشهدا برویم تا خداوند چه مقدر فرموده باشد.

(۱۱۲) امشب که شب شنبه ۱۷ بود، نماز را در حرم مطهر خوانده و زیارت نموده، به منزل آمدیم، شام خورده، خوابیدیم. صبح زود برخاسته، رفته در حرم مطهر نماز صبح را خوانده، به حرم مشرف گشته، والده را هم برده بودم، زیارت نموده، به اتفاق حاجی غلامعلی آقای خویی به منزل آمده، صرف چایی شد و از آنجا به اتفاق ایشان رفتیم که مال پیدا کرده، زیارت حمزه سیدالشهدا برویم، همه جا و همه میدان‌ها را [درم سر راه را هم دیدیم] [شاید: دور] زدیم، مال پیدا نشد. به اتفاق جناب حاجی غلامعلی آقا به زیارت جناب عبدالله پدر پیغمبر - صلوات الله علیه - رفتیم و از آنجا به زیارت قبرستان بقیع رفتیم. قبور ائمه اطهار - علیهم السلام - را زیارت نموده، مراجعت به منزل نموده، ناهار خورده، خوابیدیم. عصری باز به حرم مشرف گشته، زیارت نموده و از آنجا به قبرستان بقیع و بیت الاحزان رفته، در آنجا نماز خواندیم و از آنجا بیرون آمده، دو نفر از همسایگان دیدن نموده، به منزل آمدیم.

(۱۱۳) امشب که شب یکشنبه ۱۸ محرم است، رفتیم چند نفر از اهل تبریز را که در یک حیاط منزل داشتیم، دیدن نمودیم. مراجعت به منزل کردیم. دیگر به حرم مطهر نتوانستیم مشرف شویم. نماز را در منزل خوانده، می خواستیم شام بخوریم بخواییم. صبح برخاسته، نماز صبح را در منزل خوانده، بعد از آن به حرم مطهر رفته، زیارت نموده، بیرون آمده، بازار رفته، بعضی گوشت و... خریده، به منزل مراجعت نموده، ناهار خورده، خوابیدیم. بعد برخاسته، عصری به قبرستان بقیع رفته، زیارت حضرت امام حسن - علیه السلام - و سایر ائمه - علیهم السلام - را با والده نموده و از آنجا به بیت الأحزان رفته، نمازها را در آنجا فراغت بود گزارده و زیارت نموده، بیرون آمدیم. قبر حضرت ابراهیم - علیه السلام - را هم زیارت نمودیم. قبر جناب عبدالله را در بیرون زیارت نموده، آمدیم به حرم مطهر مشرف گشته، زیارت خواندیم و بعد از غروب هم نمازهای واجب را خوانده به منزل مراجعت نمودیم. امروز [در درع حرم مشرف را] عکام را هم ۳ لیره و ۳ مجیدی داده خلاص شدیم. سی لیره هم در مکه داده بودیم.

(۱۱۴) امشب که شب دوشنبه نوزدهم محرم است، از حرم مطهر مراجعت به منزل نموده،

احوالی از حاجی فتوح الملک گرفتم و قلیانی کشیده، منزل آمده، چایی درست نموده، خوردیم و قلیانی خواستم، شام خورده خوابیدم. صبح زود برخاسته، چایی خورده، منزل حاجی فتوح الملک رفته، احوالپرسی نمودم، حاجی کاظم همسایه به دیدن آمده منزل آمدم. صحبت کردیم که جناب حاجی غلامعلی آقای خویی تشریف آوردند. پا شدیم، ارابه کرایه کرده، به حمزه سیدالشهدا - علیه السلام - رفتیم. زیارت نموده برگشتیم، و از آنجا آمده، به حرم مطهر رفته زیارت نموده، مراجعت به منزل کرده، به اتفاق حاجی غلامعلی آقا نهار خورده ایشان تشریف بردند و بنده خوابیدم. نفری پنج فروش کرایه ارابه داده و چهار فروش به خدام حمزه سیدالشهدا داده، پنج فروش هم گم کردیم. عصری زیارت بقیع رفته زیارت ائمه اطهار - علیهم السلام - را کرده، به حرم مطهر مراجعت نموده، زیارت و نماز را کرده، به منزل آمدم. حاجی ابوالقاسم تاجر اصفهانی و حاجی جواد حمله‌دار و شیخ امین حرم آمدند. قدری صحبت نموده و رفتند.

(۱۱۵) امشب که سه شنبه بیستم محرم است، شیخ امین حرم و سایر مهمان‌ها رفتند و رفتیم به جانب حاجی فتوح الملک سرکشی نموده و از آنجا به حرم رفته، زیارت نموده، نماز خوانده حاجی یوسف آقا منزل حاجی فتوح الملک تشریف آورده، بنده را نیز خبر دادند. رفتیم، بعد از آن حاجی محمدعلی محب و سایر همراهان به دیدن آمدند. آنجا چایی خورده تشریف بردند. بنده هم رفتیم، به حرم مطهر مشرف گشته، زیارت و نماز خوانده، بیرون آمده بازار رفتیم، قند و شمع و نان و ترشی و باقلا و سایر چیزها خریده، به منزل آمده با حاجی لطیف نهار خوردم. او رفت و بنده خوابیدم. بعد از بیدار شدن به بقیع رفته، زیارت ائمه اطهار - علیهم السلام - را نموده و قبر حضرت ابراهیم - علیه السلام - را زیارت کرده، بیرون آمده، به مقام آمدم، نمازهای واجبی و مستحبی را خوانده و زیارت کرده، بیرون آمده، به منزل آمدم. شیخ امین نبود. بلیط راه آهن گرفته بود، بنده هم بلیط گرفتم، بعد همسایگان رفتند، راه آهن را دیدند... اول نداشته، بلیط‌ها را پس دادیم تا خداوند چه مقدر فرموده باشد.

(۱۱۶) امشب که شب چهارشنبه ۲۱ محرم است. بعد از دو ساعت به حرم محترم رفته، دیدم جماعت عامه نماز می‌خوانند. نمازهای واجبی را در حرم محترم خوانده، مراجعت به منزل نموده، شام خورده، خوابیدم و الآن که صبح است، برخاسته، نماز خوانده، به حرم مطهر رفته زیارت نموده و از آنجا به بقیع رفته زیارت نموده منزل مراجعت کرده، به اتفاق حاجی آخوند بازار رفته، بعضی... ماشین درست کرده، به منزل مراجعت، نهار خوردم که حاجی سید محمود

تبریزی تشریف آوردند. چایی حاضر کردند با آن‌ها حرف شد و ایشان تشریف بردند و بنده خوابیدم. خداوندا جمیع کارها را آسان بکن علی الخصوص کار مرا! بعد از برخاستن از خواب، حاجی ملائقی روضه خوان **از تشریف** از حاجی جواد، آدم جناب حاجی میرزا عبدالرحیم امام جمعه آورده، دادم. بعد از آن برخاسته، منزل حاجی سید محمود یزدی به بازدید رفتیم. قدری نشستیم، صحبت نموده و از آنجا به حرم مطهر مشرف گشته، زیارت خوانده، نمازها را خوانده، قریب به غروب بود به منزل مراجعت نمودیم.

(۱۱۷) امشب که شب پنجشنبه ۲۲ محرم است در منزل بودم، منزل حاجی کاظم همسایه رفتیم که بینم در رفتن چه قرار می‌گذارند. قدری صحبت کردیم پای کار به جایی گذاشته شد. ایشان به حرم رفته، چون وقت نماز عامه بود، بنده نرفتم. منزل آمده، نماز خوانده، شام خورده، خوابیدم. صبح برخاسته، احوال حاجی فتوح‌الملک را پرسیده، منزل حاجی یوسف آقا رفتیم. در منزل حاجی جبار آقا بود، ملاقات نموده، باز از بلیط مطلبی به دست بیاید. از آنجا منزل آمده به حرم مشرف شده، نماز و دعا و زیارت خوانده و از آنجا منزل حاجی یوسف آقا رفتیم، بلکه بلیط راه آهن گرفته، آنجا هم دعوی حمله‌دارها بود چند نفر از آن‌ها عملش را قطع نمودیم. عصری بود، منزل آمده، تجدید وضو کرده، به حرم مطهر مشرف گشتیم. نماز و زیارت خوانده تا غروب آنجا بودیم. می‌خواستیم شیخ امین را ببینم ممکن نشد. منزل آمده تا غروب صبر نمودیم. غروبی باز به حرم مشرف گشتیم.

(۱۱۸) امشب که شب جمعه ۲۳ محرم الحرام بود. به حرم مطهر مشرف شده، زیارت و نماز کرده، دعای کمیل خوانده و «یس» خوانده، وقت نماز جماعت عامه رسید، به منزل مراجعت نمودیم. شام خورده خواستم بخوابم، حالات به سرم زد، نتوانستم بخوابم تا نصف شب، گاه قلیان کشیدم، گاه برخاستم، نشستیم. مدتی به زحمت گذراندم تا بالأخره خوابیده، صبح برخاسته، نماز خواندم، روزنامه را نوشتم. حاجی اسماعیل خان امیر تومان آمد که به قبر حمزه سیدالشهدا رفته، بعد از آن به بازار رفته تخم مرغ ووو گرفته، به منزل آمده و از آنجا به بقیع رفته، زیارت قبور ائمه اطهار - علیهم السلام - و قبر حضرت ابراهیم نموده، منزل مراجعت کرده، ناهار خورده، خوابیدم. بعد برخاسته به حرم رفته، نماز و زیارت کرده، به اتفاق حاجی میرزا ابوالقاسم اصفهانی به منزل آمده، صحبت نمودیم. ایشان رفتند. بنده منزل همسایه رفتیم، پول دادم که بلیط بگیرند. رفتند بلیط آوردند.

(۱۱۹) امشب که شب شنبه ۲۴ بود منزل حاجی محمدعلی محب رفته، بلیط‌ها را آوردند که

ان شاء الله روانه شویم. از آنجا بیرون آمده، رفتیم که زیارت نموده دعای وداع بخوانیم. رفتیم دیدیم در حرم جماعت عامه نماز خفتن می خوانند. در زیر نابدان جبرئیل نمازها را خوانده، والده را نگذاشتند به حرم بیاید. بنده رفتم زیارت را می خواندم که آمدند در حرم را بسته و بنده و هرچه آدم بود از حرم بیرون کردند. منزل آمده، شام خورده خوابیدم. صبح زود برخاسته به حرم مطهر رفته، دعای وداع خوانده، مرخص شده، آمده، اشیاء را به ارابه گذاشتند. پای ماشین آمدم. با نهایت زحمت دادم، کشیدند. شش لیتره از من **مع** گرفتند. از آنجا به حمال داده، پای ماشین آمده، به زحمت اشیاء ماشین گذاشتم و خودم به قلاس ۵ آمدم، بر نیمکت نشسته، سر حرف آمدم. باز سازش کردیم، نه جای نشستن، و نه خوابیدن. علی الله توکلی؛ مسلمان نشوند کافر نبیند. ماشین **پشت** عیب کرده، راه نمی رود. تا غروب گویا معطل خواهیم شد.

### پی نوشت ها:

۱. آسیاب دستی.
۲. مادرش.
۳. آسیاب دستی.
۴. اسم جایی است!
۵. این کلمه همان «کلاس» است که در مورد کشتی و قطار به عنوان واکنهای درجه اول و دوم بکار می رود. اینجا به معنای نشستن در واگن است.







# ارزفاہ و پیدائش

